

تبیین چستی پدیده دوم خرداد با بهره گیری از ادبیات جنبش های اجتماعی

□ سید امیر نیاکوئی

استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه گیلان

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۲۵ - تاریخ تصویب: ۱۳۸۷/۱۰/۱۳)

چکیده:

درباره ماهیت پدیده دوم خرداد تعابیر متفاوت به کار رفته است؛ رفتاری انتخاباتی، حرکت توده وار، جنبشی اجتماعی و حرکتی اصلاحی از درون حکومت مهم ترین این تعابیر هستند. این مقاله به دنبال آن است تا با رویکردی تحلیلی به بررسی اطلاق تعابیر فوق به ویژه جنبش اجتماعی بر پدیده دوم خرداد بپردازد. در این راستا ابتدا نظرات مطرح شده مورد بررسی انتقادی قرار می گیرند و سپس با مروری بر تعاریف مختلف در خصوص جنبش های اجتماعی و ویژگی های متناسب به آنها، تلاش می شود تا به این پرسش که آیا پدیده دوم خرداد جنبش اجتماعی است یا نه؟ پاسخ داده شود.

واژگان کلیدی:

پدیده دوم خرداد، جنبش اجتماعی، حرکت اصلاحی، رفتار انتخاباتی، کنش جمعی

Email: niakoe@gmail.com

*فاکس: ۰۱۳۱۶۶۹۰۲۸۰

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در همین مجله منتشر شده است:

«مسایل سیاست اجتماع گرایی»، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۶؛ «ریشه های اجتماعی شورش های بایبه در ایران»، شماره ۳، پاییز ۱۳۸۷. «بازاندیشی نقش ساختار و کارگزار در مطالعه گذارهای دموکراتیک»، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۹

مقدمه

از مهم ترین مباحث درباره پدیده دوم خرداد چیستی و ماهیت آن است که خلایی بنیادین در مطالعه آن به چشم می خورد. در اینجا مراد از پدیده دوم خرداد پویشی است که با انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ آغاز شد و فضای سیاسی ایران در سال های بعد را تحت تاثیر قرار داد. افراد مختلف به فراخور علایق و گرایش های فکری و سیاسی و برداشت های متنوع خود راجع به چیستی واقعه دوم خرداد، تعبیر گوناگون به کار برده اند. تعبیری همچون انقلاب، حرکت توده وار، رفتاری انتخاباتی، توطئه یا غائله سیاسی، شبه جنبش، حرکت اصلاحی از درون حکومت که به جنبشی اجتماعی فراروید و در نهایت جنبش اجتماعی، مهم ترین این تعبیر هستند. در این میان در محافل دانشگاهی همواره منازعه اصلی حول آن بوده که آیا جنبش اجتماعی بیشتر با دوم خرداد تطابق دارد یا منازعات جناحی و رفتار انتخاباتی. گروهی از نظریه پردازان، پدیده دوم خرداد را جنبشی اجتماعی تلقی کرده اند؛ در حالی که افراد دیگر آن را فاقد تمام مولفه های جنبش اجتماعی می دانند و آن را بیشتر بر اساس منازعات جناحی مورد تحلیل قرار داده اند. در این میان باید توجه داشت که در علوم اجتماعی به طور کلی آشفتنگی مفهومی وجود دارد و تعاریف متفاوت بر پدیده ای واحد اطلاق می شود که این امر درباره جنبش اجتماعی نیز صدق می کند.

این مقاله در دو بخش ارائه شده است. در بخش اول اطلاق عناوینی چون انقلاب، حرکت توده وار، رفتاری انتخاباتی و غائله سیاسی بر پدیده دوم خرداد مورد بررسی و انتقاد قرار می گیرد. در بخش دوم نیز با مروری بر مفهوم جنبش اجتماعی در ادبیات نظری جنبش ها، چیستی پدیده دوم خرداد با دقت بیشتر مورد توجه قرار می گیرد و این مدعا مورد بررسی قرار می گیرد که آیا می توان پدیده دوم خرداد را جنبش اجتماعی تعریف کرد؟ و کدام یک از تعاریف جنبش ها در ارتباط با آن قابلیت اطلاق بیشتری دارد؟ به طور کلی درک درست چیستی پدیده ای از یک سو ابهاماتی را می زداید که حول آن وجود دارد و از سوی دیگر، چشم اندازی مناسب حول تحولات آن ارائه می دهد. در این راستا، این مقاله نیز به بررسی چیستی پویش دوم خرداد و تبیین ویژگی های آن می پردازد تا از این رهگذر بتوان تحول و در نهایت افول آن را دقیق تر ارزیابی کرد که البته این امر خود مجال دیگری را می طلبد.

بخش اول - بررسی انتقادی برخی نظریات

در این بخش به بررسی و نقد اطلاق عناوینی چون انقلاب، غائله سیاسی، حرکت توده وار و رفتار انتخاباتی بر پدیده دوم خرداد می پردازیم.

- دوم خرداد به مثابه نوعی انقلاب

بیشتر افراد و گروههایی که میانه خوبی با نظام جمهوری اسلامی ندارند؛ دوم خرداد را بی هیچ کم و کاستی انقلاب معرفی کردند و با اطمینان و جرأت تمام می گفتند این حرکت مردم، انقلابی سیاسی بود. این افراد در توجیه نظر خود با اشاره به برخی ویژگی های انقلاب می گویند؛ رخداد دوم خرداد همانند انقلاب، ویژگیهایی همچون نقطه عطف، فراگیری، دگرگونی های گسترده، ایدئولوژی و رهبری داشت. بر اساس این تعبیر، گاهی به مقایسه رخداد دوم خرداد با انقلاب اسلامی پرداخته و اعلام شده است که در هر دو واقعه جامعه در معرض نوسازی قرار گرفت و مردم خواهان مشارکت گسترده بوده اند. با این تفاوت که در رخداد دوم خرداد ۱۳۷۶ با توجه به بسته عمل نکردن نظام، روش اصلاحی، آرام و مسالمت آمیز در پیش گرفته شد. دلیل مطرح کردن و اشاره به این تفاوت آن است که اصلی ترین ویژگی انقلاب، خشونت بار بودن آن است و چون دوم خرداد فاقد این جنبه بود آن را انقلاب آرام، خیزش جدید و اصلاحات رادیکال می نامیدند که چندان تفاوتی با انقلاب نداشت (امیری: ۱۳۸۶: ۹۳).

اطلاق انقلاب بر دوم خرداد چندان دقیق نیست. اول آن که رفتار مردم در دوم خرداد ۱۳۷۶ و پس از آن در چارچوب نظام و ساختارهای قانونی آن بوده و مردم با عملکرد در چارچوب این ساختارها به دنبال دستیابی به مطالبات سیاسی - اجتماعی خود بوده اند. به طور کلی، کنش نیروهای اجتماعی در چارچوب نظام و نه علیه نظام بود و نیروهای اجتماعی باور داشتند که با مشارکت در فرآیندهای انتخاباتی قادر به دستیابی به مطالبات خود هستند. در حالی که انقلاب در شرایطی رخ می دهد که انسداد سیاسی بر جامعه حاکم بوده و از طریق ساختارهای قانونی، دستیابی به مطالبات ناممکن باشد. به طور کلی، ساختار سیاسی جمهوری اسلامی از یک سو و کنش نیروهای اجتماعی در سال ۱۳۷۶ و پس از آن که به مشارکت در انتخابات انجامید؛ خط بطلانی بر انقلاب و علیه نظام نامیدن حرکت سیاسی مردم است. علاوه بر این، تغییرات بنیادی در ساختارهای سیاسی جامعه یکی دیگر از شاخص های مهم انقلاب محسوب می شود؛ در حالی که در دوم خرداد ۷۶ و پس از آن چنین پدیده ای رویت نمی شود.

- دوم خرداد به مثابه غائله سیاسی

برخی جریانات مخالف دوم خرداد، دوم خرداد را غوغای سیاسی یا غائله می دانند که بوسیله چپهای سابق (مشهور به خط امام) ایجاد شده است که بعد از مجلس سوم به تدریج از مناصب سیاسی جمهوری اسلامی کنار گذاشته شدند. چپهایی که از فرصت بدست آمده پس

از انتخابات دوم خرداد استفاده کرده و به دنبال نفی ولایت فقیه بودند (جلایی پور: ۱۳۸۱: ۱۳). مهم ترین نقطه ضعف رویکردی که دوم خرداد را غائله سیاسی می‌داند؛ عدم توجه به تحولات اجتماعی عمده در جامعه ایران در دوران پس از انقلاب و به ویژه دوره سازندگی است؛ تحولاتی که در پرتوی آنها زمینه شکل گیری و برجستگی علایق و گفتمانهای جدید در جامعه فراهم آمد. در واقع این رویکرد، نیروهای اجتماعی قدرتمند را نادیده می‌گیرد که بین سال های ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۰ وارد عرصه سیاسی شده و باعث پیروزی اصلاح طلبان در تمام انتخابات‌ها شدند. علاوه بر این، اکثر نیروهای موسوم به چپ در خرداد ۱۳۷۶ و پس از آن ادعا می‌کردند که قصد مقابله با ولایت فقیه را ندارند (سلیمی، ۱۳۸۴: ۲۷).

- پدیده دوم خرداد به مثابه رفتاری انتخاباتی

برخی دوم خرداد و انتخابات بعدی مانند مجلس ششم را رفتاری انتخاباتی و انتخابی مثل همه انتخابات می‌دانند و بر این نظرند که مردم در چارچوب نظام اسلامی برای تحقق خواسته‌های خود به جناحی از حکومت رای دادند تا در چارچوب نظام اسلامی به برقراری جامعه مدنی و اداره جامعه بپردازند و از این رو اطلاق واژه جنبش اجتماعی را گمراه کننده تصور می‌کنند.

در این میان برخی دیگر بر این باورند که چنین رویکردی تقلیل‌گرایی است. به عنوان مثال، سعید حجاریان درباره خرداد دوم خرداد می‌گوید که دوم خرداد رفتار انتخاباتی در داخل جنبش بود. یک بخش آن (۱۰ میلیون) مثل همه انتخابات و یک بخش ۱۰ میلیونی دیگر جنبش بود و نظریه رفتار انتخاباتی به تنهایی جواب نمی‌دهد (سلیمی، ۱۳۸۴: ۶۰) از این منظر:

"خاتمی کسی بود که تقریباً از دستگاه رانده شده و در حاشیه قرار گرفته بود و به رده نخبگان حاشیه ای تنزل یافته بود. از طرف دیگر با توده ای وسیع روبرو بودیم که محذوف شده بودند. خصلت جنبش بودن انتخابات هم همین است. بدون اینکه بوروکراسی حزبی وجود داشته باشد، همین ویژگی مشترک که بین خاتمی و توده وجود داشت؛ باعث شد که اینها به راحتی همدیگر را پیدا کنند. این نکته ای مهم است که در کشورهای پیرامونی مثل ایران؛ در غیاب سازمان های بسیج کننده توده، رابطه بین نخبگان حاشیه ای و توده شکل جنبش می‌گیرد" (رضایی و دیگران ۱۳۷۷: ۵۷-۵۵)

در این میان باید توجه داشت که اگر چه انتخابات دوم خرداد کنشی در چارچوب نظام سیاسی محسوب می‌شود؛ اما این انتخابات متفاوت از انتخابات قبلی بود. در واقع هم در انتخابات دوم خرداد و هم در انتخابات بعدی و وقایع سیاسی ایران در سال های پس از ۱۳۷۶ رگه هایی فراتر از رفتار انتخاباتی صرف به چشم می‌خورد. وسعت حرکت دوم خرداد و

تأثیرات آن، حضور فعال نیروهای اجتماعی جدید و سطح مطالبات سیاسی - اجتماعی را که فضای سیاسی جامعه ایران را به مدت چند سال تحت تاثیر قرار داد؛ تنها نمی توان به رفتار انتخاباتی صرف تقلیل داد و به نظر می رسد که نظریه رفتار انتخاباتی به تنهایی قادر به تبیین همه ابعاد پدیده دوم خرداد نباشد.

- دوم خرداد به مثابه حرکت توده وار

افرادی دیگر، رخداد دوم خرداد (انتخابات ریاست جمهوری) را حرکتی توده وار معرفی کرده اند. به عنوان مثال بهزاد نبوی می گوید: «توده بی شکل، ۲۰ میلیون یا ۲۲ میلیون می آیند به آقای خاتمی رای می دهند. این توده هواداران یک حزب، یک جبهه و یک گروه نیستند. احزاب نیرومندی نیز آنها را رهبری نمی کنند. تازه بعد از دوم خرداد یکی دو حزب جدید نسبتاً شبیه احزابی که می توان به آنها عنوان حزب داد، شکل گرفتند. دوم خرداد که به پیروزی رسید، اصلاً این هم وجود نداشت و مردمی که به دنبال اصلاحات آمدند یک توده بی شکل، غیرمتشکل و غیر منسجم بودند» (نبوی ۱۳۸۱: ۳۴). به طور کلی نبوی بر وجود توده بی شکل تاکید می کند که حتی به لحاظ فکری غیر منسجم است و پایگاه اجتماعی حرکت دوم خرداد را این توده بی شکل می داند.

به نظر نگارنده، اگر چه رگه هایی از مطالبات بی شکل در انتخابات ۱۳۷۶ وجود دارد؛ ولی می توان بین واقعه دوم خرداد (انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری) و پدیده دوم خرداد تفکیک قائل شد که به عنوان پویایی اجتماعی فضای جامعه ایران را در سال های بعد درنوردید. به طور خلاصه می توان گفت که در سال های منتهی به دوم خرداد در اثر تحولات ساختاری از یک سو و برخی نارضایتی های اجتماعی و سیاسی از سوی دیگر، گرایش سلبی نسبت به ناطق نوری به عنوان نماد تداوم وضع موجود در انتخابات شکل گرفت و در این میان اکثر مردم، خاتمی را برگزیدند. لذا موجی از «نه» به ناطق نوری در آرای «آری» به محمد خاتمی تبلور یافت؛ لذا با توجه به ضعف جامعه مدنی در ایران می توان پذیرفت که جنبه هایی از پوپولیسم و تمایلات شناور در رای به خاتمی مشاهده می شود. ولی باید توجه داشت که پس از دوم خرداد و در پرتوی گسترش تشکلهای مدنی و حضور فعال تر نیروهای اجتماعی در عرصه سیاسی به مرور آن تمایلات شناور شکلی عینی تر به خود می گیرد. طوری که پس از دوم خرداد دیگر نمی توان انتخابات بعدی از جمله انتخابات نخستین دوره شوراها و مجلس ششم را پوپولیستی نامید. در واقع، پس از دوم خرداد و در پرتوی نقش آفرینی فعال گروهها و مطبوعات موسوم به دوم خردادی، آن تمایلات شناور عمدتاً در جهت مطالباتی چون گسترش آزادی سیاسی، مردمسالاری دینی و حاکمیت ملی بر ساخته می شوند. از این منظر، اگرچه در

واقعه دوم خرداد رگه هایی از پوپولیسم وجود دارد؛ ولی اگر پدیده دوم خرداد را حرکت و پویش قلمداد کنیم؛ به مرور پوپولیسم در آن کم‌رنگ تر می شود.

بخش دوم - آیا پدیده دوم خرداد، جنبش اجتماعی است؟

همانطور که ملاحظه شد؛ اطلاق عناوینی چون انقلاب، رفتار انتخاباتی، حرکت توده وار و غائله سیاسی بر پدیده دوم خرداد با مشکلاتی مواجه است و نابسند به نظر می رسد. در این میان، جنبش اجتماعی و حرکت اصلاحی از درون حکومت مهم ترین ادعاهای دیگر است که حول این پدیده به کار می رود. در این مجال، قبل از بررسی این ادعاها لازم است به بررسی تفصیلی مفهوم جنبش اجتماعی و تعاریف گوناگون آن پرداخته شود تا کارآمدی این دو دیدگاه نمایان تر گردد.

- جنبش اجتماعی

یکی از مفاهیمی که در علوم اجتماعی کاربرد بسیار پیدا کرده و تعاریف مختلف در باره آن وجود دارد، مفهوم جنبش اجتماعی است. اگر به پیروی از تعریف وسیع فرهنگ واژگان آکسفورد از جنبش اجتماعی در وهله نخست، آن را «جریان یا مجموعه‌ای از کنشها و تلاشها از سوی مجموعه‌ای از افراد» تعریف کنیم که «به شکلی کم و بیش پیوسته به سمت هدفی خاص حرکت می کنند یا به آن گرایش دارند»؛ آن را رفتاری اجتماعی می بینیم که مانند سایر رفتارها و کنش های اجتماعی می تواند موضوع مطالعات جامعه شناختی قرار گیرد. با وجود این، اقدام جمعی، گروهی از افراد جامعه برای نیل به هدفی کم و بیش مشخص می تواند کنشهای اجتماعی متفاوتی را شامل شود؛ می تواند محدود یا گسترده، معطوف به ایجاد تغییر مطلوب یا جلوگیری از تغییر نامطلوب، متکی بر ابزار نهادین یا غیرنهادین، قانونی یا غیرقانونی، خشونت آمیز یا غیرخشونت آمیز؛ واجد پیامدهای محدود یا نامحدود، خواسته یا ناخواسته در عرصه های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و یا سیاسی باشد و دارای اشکال و درجات متفاوت سازماندهی بوده و متضمن اشکال و درجات متفاوت تعارض و اعتراض باشد (مشیرزاده ۱۳۸۱: ۱۱-۱۰). از جمله مفاهیم دیگری که با جنبش اجتماعی پیوند دارند و هر یک به تنهایی از صور کنش اجتماعی محسوب می شوند؛ می توان به رفتار جمعی، کنش یا اقدام جمعی، اعتراض اجتماعی، تعارض یا تضاد اجتماعی، مبارزه اجتماعی، اقدام مستقیم و خشونت اجتماعی اشاره کرد. اما این مفاهیم نسبت به مفهوم جنبش اجتماعی جنبه عام تر یا خاص تر و یا نسبت به یکدیگر و نیز نسبت به مفهوم جنبش اجتماعی جنبه عموم و خصوص من وجه دارند. از دید نظریه پردازان مختلف، مفاهیم فوق هر یک به نوعی در مفهوم بندی

جنبش اجتماعی اثر دارند. برخی نظریه پردازان، جنبش اجتماعی را ذیل رفتارهای جمعی، برخی جزء یکی از انواع کنش جمعی و عده‌ای آن را از انواع تعارض اجتماعی یا از نمودهای اعتراض جمعی می‌دانند. برخی نیز بر اهمیت اقدام مستقیم و یا خشونت در جنبش‌های اجتماعی تأکید دارند. (همان: ۱۶-۱۴) در این بخش برای آنکه درکی مناسب‌تر از جنبش‌های اجتماعی ارائه دهیم به بیان و بررسی مهم‌ترین تعاریف جنبش‌های اجتماعی در میان متفکران برجسته می‌پردازیم.

جنبش‌های اجتماعی از دیرباز به عنوان تلاش‌های سازمان یافته برای ایجاد تغییرات اجتماعی تعریف شده‌اند. در تعریف دیگر، جنبش‌های اجتماعی را تلاش‌های عده‌ای کثیر از مردم برای حل دسته جمعی مشکل دانسته‌اند که همگی آنها به آن مبتلا هستند. (Dieter, 2009: 34).

گی‌روشه در تعریف جنبش اجتماعی می‌نویسد: جنبش اجتماعی عبارت است از سازمانی کاملاً شکل گرفته و مشخص که به منظور دفاع و یا گسترش و یا دستیابی به هدف‌هایی خاص به گروه‌بندی و تشکل اعضا می‌پردازد (گی‌روشه ۱۳۷۰: ۱۶۴).

آنتونی گیدنز در کتاب جامعه‌شناسی خود جنبش اجتماعی را کوشش جمعی برای پیشبرد منافع مشترک یا تأمین هدفی مشترک از طریق عمل جمعی خارج از حوزه نهادهای رسمی تعریف می‌کند (گیدنز: ۱۳۸۰: ۶۷۲-۶۷۱).

چارلز تیلی و لستر تارو نیز در کتاب سیاست سستینده به تعریف جنبش اجتماعی پرداخته‌اند. از نظر آنها، جنبش اجتماعی فعالیت جمعی مستمر است که ادعا یا مطالبه‌ای دارد و در این راستا از کنش‌های مکرر برای اعلان این مطالبه استفاده می‌کند و بر پایه سازمان‌ها، شبکه‌ها، رسوم و همبستگی این فعالیت‌ها را ادامه می‌دهند. لذا جنبش‌های اجتماعی عناصر زیر را در هم می‌آمیزند:

۱. فعالیت‌های مستمر که مطالبه و خواسته‌ای را دنبال می‌کند؛
۲. مجموعه‌ای از اقدامات جمعی شامل راهپیمایی، تظاهرات، ایجاد انجمن‌های تخصصی، جلسه‌های عمومی، بیانیه‌ها، لابی‌گری، نوشتن طومار و...؛
۳. نمایشات عمومی مکرر از تعداد، تعهد، اتحاد و ارزشمندی از طریق ابزارهایی چون راهپیمایی در صفوف منظم، پوشیدن نمادهایی که آرمان‌ها را اعلان می‌کند و نمایش می‌دهد، دادن شعار و سرود خواندن، نمایش نمادها، محصور کردن و حضور وسیع در اطراف ساختمانهای دولتی و عمومی به نشانه اعتراض و...؛
۴. این جنبش‌ها بر پایه سازمان‌ها، شبکه‌ها، رسوم و همبستگی‌هایی که این فعالیت‌ها را بر پا می‌دارد- پایه‌های جنبش‌های اجتماعی - هستند" (Tilly and Torrow, 2007: 8).

ماریودیانی نیز در مطالعه ارزشمند خود در باره مفهوم جنبش اجتماعی بر تعاریفی که ترنر و کیلیان، زالد و مک کارتی، چارلز تیلی، آلن تورن و آلبرتو ملوچی از جنبش های اجتماعی داشته اند، تمرکز می کند تا تعریفی مبسوط و کامل ارائه دهد. از نظر او این متفکران نمایندگان چهار جریان عمده در تحلیل جنبش اجتماعی پس از سال ۱۹۶۰ هستند که عبارتند از: رویکرد رفتار جمعی (ترنر و کیلیان)، رویکردهای مختلفی که اگر چه ویژگی هایی متنوع دارند ولی در ذیل نظریه بسیج منابع گنجانده شده اند (زالد و مک کارتی)؛ چشم انداز فرآیند سیاسی (تیلی) و رویکرد جنبش های جدید اجتماعی (ملوچی و تورن) (Diani, 1992: 129).

ترنر و کیلیان، جنبش اجتماعی را نوعی خاص از رفتار جمعی می دانند که با رفتارهای نهادی و سازمانی متفاوت است. با این حال و برغم این ویژگی ها، رفتار جمعی را نمی توان به فقدان سازمان یا رفتار غیر عقلانی فروکاهید؛ بلکه رفتار جمعی تنها حاکی از گرایش سازمانی نافشرده تر است. از نظر آنها جنبش اجتماعی، جمعیتی است که با میزانی از تداوم و استمرار عمل می کند؛ برای ایجاد یا مقاومت در برابر تغییری در جامعه یا سازمانی که عضو هستند. جنبش به مثابه جمعیت، گروهی با عضویت ناپایدار و نامحدود و رهبری است که موقعیت آن بیشتر بوسیله واکنش غیر رسمی هواداران تا رویه های رسمی برای مشروعیت بخشی به اقتدار تعیین می شود (Diani, 1992: ۱۳۲).

به نظر ترنر و کیلیان جنبش اجتماعی فعالیتی است که میزانی از استمرار و تداوم در آن به چشم می خورد؛ اهدافی را تعقیب می کند؛ اعضای آن برای مدتی نه چندان کوتاه گرد هم می آیند و این اعضا خود را متناسب به جنبش اجتماعی می دانند؛ جنبش اجتماعی همچنین فعالیتی مداوم را طلب می کند؛ بتدریج ساخت مند شده، سازمانی را شکل می دهد. برای نیل به اهداف تعیین شده، تقسیم کاری بین اعضا پدید می آورد؛ رهبری پیدا می شود؛ ثباتی نسبی تجربه می گردد و هویتی متمایز کننده به کف می آید. در پیدا شدن رهبری و تقسیم کار، نه رویه های سیاسی مرتبط با اقتدار یا اتوریته بلکه حرکات خودجوش و غیر رسمی و به طور خلاصه مردمی و تمایلی تدریجی در کار است و از توافق نانوشته و ضمنی در بین اکثریت اعضا خبر می دهد و به تدریج اعضای جنبش هویتی «مامحور» بدست می آورند (پیران: ۱۳۸۴: ۲۵).

زالد و مک کارتی، جنبش اجتماعی را مجموعه ای از عقاید و باورها در جمعیتی می دانند که اولویت آنها برای تغییر برخی عناصر ساختار اجتماعی یا توزیع پاداش ها و یا هر دو را در آن جامعه نشان می دهد. برای پیش بینی احتمال تبدیل اولویت ها به کنش جمعی، این متفکران بر سازمان های از پیش موجود و همگرایی بخش هایی از جمعیت تمرکز می کنند که در این اولویت ها شریک هستند (McCarthy and Zald, 1977: 78).

لازم به ذکر است که در میان تعاریف گوناگون جنبش اجتماعی، تعریف زالدو مک کارتی

کمی متفاوت به نظر می‌رسد. زیرا آنها جنبش اجتماعی را مجموعه‌ای از عقاید و باورها تعریف می‌کنند؛ در حالی که در سایر تعاریف معمولاً از جنبش اجتماعی به عنوان مجموعه‌ای از افراد نام برده می‌شود؛ در حالی که از نظر زالد و مک کارتی این مجموعه از افراد را باید تحت عنوان سازمان جنبش اجتماعی تعریف کرد (Dieter, 2009: 36)

زالد و مک کارتی در پژوهش‌های خود از مفاهیمی چون ضد جنبش، سازمان جنبش اجتماعی، صنعت جنبش اجتماعی و بخش جنبش اجتماعی استفاده می‌کنند. ضد جنبش مجموعه‌ای از باورها و عقاید در جمعیت است که در مقابل جنبش اجتماعی قرار می‌گیرد. سازمان جنبش اجتماعی سازمانی پیچیده یا رسمی است که اهدافش را با اولویت‌های جنبش اجتماعی یا ضد جنبش همانند می‌داند و تلاش می‌کند تا آن اهداف را محقق کند. صنعت جنبش اجتماعی شامل تمام سازمان‌های جنبش اجتماعی است که هدفشان دستیابی به وسیع‌ترین اولویت‌های جنبش اجتماعی است. بخش جنبش اجتماعی نیز همه صنایع جنبش اجتماعی در جامعه را شامل می‌شود بدون در نظر گرفتن این که به کدامین جنبش اجتماعی متصل هستند (Ibid: 131). بزرگ‌ترین دغدغه زالد و مک کارتی آن است که تحت چه شرایطی، مجموعه باورها به عمل عینی تبدیل می‌شود. از این منظر هم به رهبرانی با تجربه سیاسی قبلی و هم سازمان‌های قدرتمند عمدتاً شغلی نیاز است. علاوه بر این، بر شرایطی که ایجاد سازمان‌های جنبش اجتماعی را تسهیل می‌کند و پویایی‌های رقابت و همکاری بین سازمان‌ها نیز تأکید شده است (Diani, 1992: 133).

چارلز تیلی نظریه پرداز برجسته دیگر در تعریف جنبش اجتماعی می‌گوید که جنبش‌های اجتماعی، چالشی خودآگاه، مستمر و سازمان یافته است که بر هویت مشترک میان شرکت‌کنندگان در آن دلالت دارد. از نظر او، جنبش‌های اجتماعی در واقع رشته‌ای مستمر از تعاملات میان دارندگان قدرت و افرادی هستند که به طور موفقیت آمیز ادعا می‌کنند به نیابت از موکلان خود که فاقد نمایندگی رسمی هستند، سخن می‌گویند که در حین آن، این افراد تقاضاهای خود را برای تغییرات در توزیع یا اعمال قدرت به صورت کاملاً آشکار و علنی بیان می‌کنند و برای پشتیبانی از این مطالبات، تظاهرات عمومی و کنش‌های دیگر انجام می‌دهند. جنبش‌های اجتماعی، چالش خودآگاهانه مستمر و سازمان یافته است که بر هویت مشترک میان مشارکت‌کنندگان دلالت می‌کند (Ibid: 133).

از نظر چارلز تیلی، توان جنبش اجتماعی از حاصل ضرب چهار معیار ارزشمندی، اتحاد، شمار و تعهد، بدست می‌آید:

ارزشمندی: متانت، برازندگی پوشش، دربرگیری روحانیون و سایر بزرگان، حمایت مراجع اخلاقی و مدارک حاکی از صدمات نا عادلانه پیشین؛

اتحاد: جامه‌های همسان، راهپیمایی یا پایکوبی جمعی، شعار دادن و سرود خواندن، هورا کشیدن، زنجیر کردن بازوان به یکدیگر، پوشیدن یا حمل نشانه‌های مشترک و تأکید مستقیم بر برنامه مشترک یا هویت جنبش؛

تعداد: میزان پر کردن فضای عمومی، ارائه طومارها، نمایندگی‌های واحدهای چند گانه «مانند انجمن‌های همسایگی» ادعاهای مستقیم حول میزان حمایت مردمی چه از طریق صندوقهای رای یا برگه‌های عضویت و یا اعانه‌های مالی حامیان؛

تعهد: پافشاری در فعالیتهای پرهزینه یا پرخطر، و تأکید بر آمادگی برای استقامت و مقاومت (Guiani, McAdam, Tilly, 1999: 261).

رویکرد جنبش‌های جدید اجتماعی که تورن از مهم‌ترین نظریه پردازان آن است؛ جنبش‌های اجتماعی را به تغییرات ساختاری و فرهنگی گسترده در جوامع پیوند می‌زند. از نظر تورن، جنبش اجتماعی رفتار جمعی سازمان یافته بازیگری طبقاتی است که علیه رقیب خود بر سر کنترل اجتماعی تاریخمندی در اجتماعی عینی مبارزه می‌کند (Diani, 1992:133). براساس آرای تورن، اصول سه گانه جنبش‌های اجتماعی عبارتند از:

۱- اصل هویت: جنبش اجتماعی باید دارای هویتی باشد؛ یعنی اینکه باید مشخص کند از چه افرادی تشکیل شده؛ سخنگوی چه افراد و گروه‌هایی از مردم است و مدافع و محافظ چه منافع است؛

۲- اصل ضدیت یا مخالفت: جنبش اجتماعی همیشه در برابر نوعی مانع یا نیروی مقاوم قرار دارد و در نتیجه پیوسته سعی به درهم شکستن دشمن یا دشمنانی دارد و به این ترتیب، جنبش اجتماعی لزوماً دارای حریف است؛

۳- اصل همگانی بودن: جنبش اجتماعی به نام ارزش‌هایی برتر، ایده‌هایی بزرگ، فلسفه و یا ایده‌ای مذهبی آغاز می‌شود. کنش آن ملهم از تفکر و عقیده‌ای است که تا حد امکان سعی در گسترش و پیشرفت دارد (گی‌روشه، ۱۳۷۰: ۱۶۷-۱۶۶).

البته تورن، جنبش‌های اجتماعی را حداقل در سه گونه متفاوت جوامع مورد بررسی قرار داده است؛ گونه اول، جوامع فراصنعتی دموکراتیک سرمایه‌داری هستند؛ مثل فرانسه، اروپای غربی، «جنبش دانشجویی ۱۹۶۸ یا اعتراضات ضد هسته‌ای»؛ گونه دوم جوامع توتالیتر سوسیالیستی صنعتی هستند. تحلیل تورن از جنبش همبستگی در لهستان نمونه‌ای از این جوامع است و در نهایت، گونه سوم جوامع، جوامع وابسته غیر دموکراتیک در حال صنعتی شدن هستند که از نظر اقتصادی تحت کنترل بورژوازی خارجی هستند. انقلاب شیلی نمونه‌ای است که تورن از این جوامع مثال می‌زند (Oommen, 2004: 193).

ملوچی نظریه پرداز دیگر جنبش‌های جدید اجتماعی در تعریف جنبش اجتماعی

می‌گوید؛ جنبش‌های اجتماعی نوعی خاص از پدیده‌های جمعی است که سه بعد را در برمی‌گیرد:

- (۱) شکلی از عمل جمعی است که مستلزم همبستگی است؛
- (۲) درگیر منازعه می‌شود و لذا در مقابل رقیبی است که او هم بر ارزش‌ها یا کالاهای مشترک ادعا دارد؛
- (۳) محدوده سازگاری نظام را در هم می‌شکند که می‌تواند بدون تغییر یافتن ساختارش تحمل کند (Diani, 1992: 134).

به طور کلی، کانون توجه چشم انداز جنبش اجتماعی جدید، پیوستگی میان تغییرات ساختاری وسیع است که گفته می‌شود توصیف‌کننده جامعه مابعد صنعتی است و مسایل هویتی برای افراد است که این مهم با رویکردی نظام‌مند به خود مفهوم هویت آغاز می‌شود (لازنا و دیگران، ۱۳۸۷: ۲۶).

ماریو دیانی با بررسی تعاریف چشم‌اندازهای مطرح شده بر حداقل چهار جنبه اشاره دارد که نظریه پردازان فوق در تعریف جنبش اجتماعی مورد اشاره قرار داده‌اند:

- (۱) وجود شبکه‌ای از تعاملات غیر رسمی بین تعدادی از مردم، گروه‌ها و یا سازمان‌ها؛
- (۲) هویت جمعی مشترک میان بازیگران و فعالان جنبش؛
- (۳) تاکید مشخص بر منازعه به عنوان عنصر محوری مفهوم جنبش اجتماعی؛
- (۴) انجام اقداماتی که اساساً خارج از حوزه نهادی و رویه‌های معمول زندگی اجتماعی است (Diani, 1994: 134-138).

البته ماریو دیانی معتقد است که شاخصه‌هایی مانند ماهیت فرانهادی جنبش‌های اجتماعی، تفوق خشونت یا اعتراض سیاسی مختل‌کننده و... را نمی‌توان ذاتاً جزو عناصر اصلی در تعریف جنبش اجتماعی در نظر گرفت. بلکه این شاخص‌ها در متمایز کردن انواع جنبش، بررسی مراحل مختلف حیات جنبش و... کاربرد بیشتر دارند. بر این اساس، ماریو دیانی جنبش اجتماعی را شبکه تعاملات غیر رسمی بین تعدادی از افراد، گروه‌ها و سازمان‌هایی تعریف می‌کند که بر اساس هویت جمعی مشترک درگیر منازعه سیاسی یا فرهنگی هستند (Ibid, 1994: 141). البته باید توجه داشت که هنوز این ایده شایع است که می‌توان جنبش‌های اجتماعی را به خاطر اتخاذ الگوهای «غیر معمول» رفتار سیاسی از دیگر بازیگران سیاسی متمایز کرد. چند تن از محققان اعتقاد دارند تمایز اساسی میان جنبش‌ها و سایر بازیگران اجتماعی و سیاسی از تفاوت میان شیوه‌های متعارف مشارکت سیاسی (نظیر رای دادن یا اعمال نفوذ بر نمایندگان سیاسی) و اعتراض عمومی نشات می‌گیرد (دلاپورتا و دیانی، ۱۳۸۳: ۳۲).

حمیدرضا جلالی پور جامعه شناس ایرانی نیز بر چهار ویژگی مشترک تمام جنبش‌ها اعم

از متعارف و جدید به قرار زیر تاکید می کند:

- (۱) جنبش‌ها حول محور یک یا چند تضاد و شکاف در جامعه شکل می‌گیرند مانند شکاف سیاسی، جنسیتی، قومی، طبقاتی؛
- (۲) آموزه‌ها، ایده‌ها و شعارهای مشترک باید شکل گرفته باشد و هواداران جنبش در جریان قبول و استقبال از این آموزه‌ها نسبت به یکدیگر احساس آگاهی، هویت و همبستگی کنند؛
- (۳) روابط میان طرفداران جنبش فقط به احزاب، نهادها و سازمان‌های بزرگ بوروکراتیک متکی نیست؛ بلکه به شبکه وسیع روابط غیر رسمی در میان همفکران، همکاران و دوستان اتکای اساسی دارد. به بیان دیگر وجود شبکه‌های غیر رسمی از ویژگی‌های اصلی جنبش‌های اجتماعی است. ولی این امر مانع از آن نمی‌شود که نهادهای دولتی و حزبی به جنبش نپیوندند؛
- (۴) در تمام جنبش‌ها باید امکان شکلی خاص از اعتراض جمعی و سیاسی وجود داشته باشد. معمولاً امکان این اعتراض وقتی فراهم می‌شود که یا ساختارهای دولت اجازه فعالیت به جنبش‌ها را بدهد یا دولت ضعیف باشد و قادر به کنترل فعالیت جنبش‌ها نباشد و یا نیروی ناشی از بسیج مردمی جنبش چنان قوی باشد که دولت نتواند آن را کنترل کند (جلایی پور، ۱۳۸۱: ۲۸-۳۰).

به نظر می‌رسد که جلایی پور نیز به تأسی از دیانی، ماهیت فرانهادی را ویژگی ذاتی در تعریف جنبش اجتماعی قلمداد نمی‌کند و تنها بر امکان اعتراض تاکید دارد. البته می‌توان با بهره‌گیری از نظرات افرادی چون بلومر بین جنبش‌های عام و خاص تفکیک قائل شد. از نظر بلومر، جنبش‌های عام تلاشهایی ناهماهنگ است که جهتی عام دارند؛ طولانی مدت و مستمر هستند و معمولاً فاقد رهبری می‌باشند و تنها نمودی از اعتراض یا ترسیم جامعه‌ای ایده آل هستند. در مقابل در جنبش‌های خاص، اهداف، رهبری، اعضاء و تقسیم کار مشخص به چشم می‌خورد (Blumer, 1955: 100-110).

یکی دیگر از تقسیم‌بندی‌های جنبش‌های اجتماعی که بسیار متداول است؛ تقسیم جنبش‌های اجتماعی به جنبش‌های متعارف و جدید است

- جنبش‌های اجتماعی جدید و متعارف

ملاک عمده تقسیم بندی جنبش‌ها به متعارف و جدید، ویژگی‌های جنبش از یک سو و زمینه اجتماعی که این جنبش‌ها در آن واقع می‌شوند از سوی دیگر است. کیت نش مهم‌ترین ویژگی جنبش‌های جدید اجتماعی را به شرح زیر خلاصه می‌کند:

- ۱- غیر ابزاری: یعنی بیان‌کننده علایق و نگرانی‌های جهان شمول و اغلب اعتراض‌آمیز نسبت به وضعیت اخلاقی و نه نماینده منافع مستقیم گروه‌های اجتماعی خاص؛

۲- جهت‌گیری این جنبش‌ها بیشتر به سوی جامعه مدنی است و نه دولت: الف. این جنبش‌ها نسبت به ساختارهای بوروکراتیک متمرکز بدگمان هستند و به سوی تغییر عقاید عمومی جهت‌گیری شده‌اند و نه تغییر نهادهای حاکم؛ ب. این جنبش‌ها بیشتر به جنبه‌هایی نظیر فرهنگ، شیوه زندگی و مشارکت در سیاست اعتراض سمبولیک توجه دارند تا به ادعای حقوق اجتماعی-اقتصادی؛

۳- این جنبش‌ها به شیوه‌های غیر رسمی، باز و انعطاف‌پذیر سازماندهی شده‌اند و حداقل در برخی از ابعاد از سلسله‌مراتب، بوروکراسی و حتی گاهی اوقات قرار دادن شرایطی برای عضویت اجتناب می‌کنند.

۴- این جنبش‌ها به شدت به رسانه‌های جمعی متکی هستند و از طریق آنها درخواست‌هایشان مطرح می‌شود؛ اعتراضاتشان نمایش داده می‌شود و اندیشه‌هایشان برای تسخیر اندیشه و احساس عمومی به گونه‌ای موثر بیان می‌شوند (نش، ۱۳۸۳: ۱۳۲-۱۳۱).

جلایی پور مهم‌ترین تفاوت‌های جنبش‌های متعارف و جدید را به این شرح خلاصه می‌کند:

- گفت‌وگوهای جنبش‌های جدید برخلاف نمونه متعارف برای همه امور نسخه نمی‌پیچد و اهداف، راهکارها، برنامه‌ها و مطالبات محدودتر را دنبال می‌کند؛

- در جنبش‌های جدید، هویت‌یابی اعضای نفسه امری مطلوب و خود، عین هدف است. در حالی که در جنبش‌های متعارف، این تضاد در منافع هواداران و مخالفان جنبش است که نقش محوری پیدا می‌کند؛

- تشکل‌ها و سازمان‌های جنبش‌های جدید اغلب غیر متمرکز، پراکنده و کوچک هستند و به راحتی می‌توان عضو این جنبش‌ها شده و یا از آنها خارج شد؛ در صورتی که در جنبش‌های متعارف سازماندهی شدید بوده و هر کسی به راحتی نمی‌تواند به عضویت این جنبش‌ها درآید؛

- در شرایطی که رابطه جنبش با مخالفانش حاد می‌شود، کاربرد شیوه‌های تاکتیکی و مبارزاتی جنبش اجتماعی جدید «مانند تحریم یا مشارکت فعال در انتخابات، اعتصابات، تظاهرات، نشست‌های عمومی، رویارویی با نهادهای مخالف جنبش» از جنبش‌های متعارف متفاوت است و بیشتر جنبه سمبولیک دارد. به بیان دیگر در شرایط حاد، جنبش‌های متعارف معمولاً به اعمال چریکی روی می‌آورند و جنبش‌های جدید به نافرمانی مدنی توسل می‌جویند (جلایی پور، ۱۳۸۱: ۲۵-۲۴).

دومین عاملی که بستر تفکیک جنبش‌های اجتماعی جدید و متعارف را فراهم می‌آورد؛ بستر اجتماعی است که جنبش‌های اجتماعی جدید در آن واقع شده‌اند. معدودترین نگرش‌ها

در مورد این بستراجماعی جدید، به آن بر حسب تغییر در ساختار طبقاتی جوامع سرمایه داری پیشرفته نگاه می‌کنند. وسیع‌ترین نگرش‌ها نیز جنبش‌های اجتماعی را به دگرگونی جامعه از مدرنیته صنعتی به پسا صنعت گرای و پسا مدرنیته ارتباط می‌دهند (نش، ۱۳۸۳: ۱۳۴).

با این حال، مطالعات اخیر نشان می‌دهد که برخی از ویژگی‌های جنبش‌های جدید را می‌توان در جنبش‌های متعارف در دو قرن گذشته در جوامع نوین مشاهده کرد. این مطالعات جدید همچنین نشان می‌دهد که جنبش‌های متعارف و جدید از هر دو نوع سازماندهی، یعنی شبکه‌های غیر رسمی روابط اعضا و سازماندهی وسیع و جزئی برخوردارند. ولی در جنبش‌های متعارف تأکید بیشتر بر احزاب و سازمان‌های رسمی جنبش است و در جنبش‌های جدید تأکید بیشتر بر شبکه روابط غیر رسمی هواداران است (جلایی پور، ۱۳۸۱: ۲۹).

- چیستی پدیده دوم خرداد

در این بخش به دنبال آن هستیم تا چیستی پدیده دوم خرداد را مورد بررسی قرار دهیم. در این راستا ابتدا به ادعای افرادی می‌پردازیم که پدیده دوم خرداد را جنبش اجتماعی می‌دانند و افرادی که اطلاق جنبش اجتماعی بر آن را مورد انتقاد قرار می‌دهند. سپس با رجوع به مباحث نظری جنبش‌های اجتماعی به نتیجه‌گیری می‌پردازیم.

شاید یکی از مهم‌ترین جامعه‌شناسانی که بر پدیده دوم خرداد عنوان جنبش اجتماعی اطلاق می‌کند، جلایی پور باشد. جلایی پور پس از برشمردن چهار ویژگی عمده جنبش اجتماعی که عبارتند از وجود شکاف یا تضاد، شکل‌گیری گفتگویی بر مبنای این شکاف که باعث ایجاد همبستگی می‌شود؛ وجود شبکه‌های غیر رسمی و وجه اعتراضی می‌گوید که پدیده دوم خرداد هر چهار ویژگی جنبش‌های اجتماعی را دارد:

اولاً) حرکتی جمعی است که حول شکاف سیاسی طرفداران مردمسالاری و مخالفان آن شکل گرفته است؛

ثانیاً) هواداران این جنبش اجتماعی با قبول و استقبال از آموزه‌های گفتگومان دموکراسی با یکدیگر همکاری و احساس همبستگی و هویت می‌کنند؛

ثالثاً) این جنبش به رغم اعمال محدودیتهای شدید از ناحیه مخالفانش، از شبکه‌ای وسیع از روابط جمعی غیر حکومتی برخوردار است. تشکلهای سیاسی این جنبش در ۱۸ گروه سیاسی موسوم به دوم خرداد خلاصه نمی‌شود. گفته می‌شود از سال ۱۳۷۶ به بعد حدود ده هزار تشکل مدنی به ثبت رسیده است که اغلب آنها از گفتگومان دموکراتیک جنبش دوم خرداد دفاع می‌کنند؛

رابعاً) وجه اعتراضی این جنبش بارها در روزهای انتخاباتی مانند «دوم خرداد ۱۳۷۶»، ۲۹

بهمن ۱۳۷۸، ۱۸ خرداد ۱۳۸۰) و نتایج غیرمنتظره آنها نمایان شده است (جلایی پور، ۱۳۸۱: ۳۱-۳۰). البته باید توجه داشت که در میان افرادی که پدیده دوم خرداد را جنبش اجتماعی تلقی می‌کنند، نیز اختلاف نظرهایی وجود دارد. به عنوان مثال، خشایار دیهیمی، دوم خرداد را در قالب جنبش‌های کلاسیک تقسیم می‌کند. ولی جلایی پور آن را تلفیقی از جنبش‌های جدید و کلاسیک می‌داند.

خشایار دیهیمی با تأکید بر این که جنبش‌های جدید اجتماعی در جوامع دموکراتیک رخ می‌دهند و ناظر به اصلاحاتی برای حذف تبعیضات می‌باشند؛ در حالی که جنبش‌های کلاسیک معطوف به تغییر ساختار هستند؛ جنبش دوم خرداد را جنبشی کلاسیک می‌داند. از نظر دیهیمی در جنبش‌های کلاسیک، سازمان و رهبری باید نقشی فوق‌العاده داشته باشد. حال آنکه جنبش کلاسیک دوم خرداد به دلیل ضعف سازماندهی و رهبری دچار تشتت و سردرگمی شد (جلایی پور و دیهیمی، ۱۳۸۱: ۱۱-۴).

از نظر جلایی پور، جنبش اجتماعی دوم خرداد دو لایه دارد که ویژگی‌های یک لایه آن با ویژگی‌های جنبش‌های متعارف و ویژگی‌های لایه دیگر با جنبش‌های جدید نزدیکی دارد. یک لایه که «به جنبش دوم خرداد معروف است» مانند جنبش‌های متعارف است؛ زیرا اولاً، جامعه ایران در وضع دوقطبی است؛ از یک طرف هواداران کنترل سمت‌ها قرار دارند و از سوی دیگر بیست میلیون نفر از مردمی که از کاندیداتوری خاتمی دفاع کردند. انتخاباتی که پس از دوم خرداد برگزار شد (۱۳۸۰-۱۳۷۶) هم تداوم این الگو را نشان می‌دهد. ثانیاً، اگر چه در جامعه ایران بخشی از سازوکار دموکراسی پارلمانی وجود دارد؛ ولی به دلیل وجود نظارت‌هایی بر سازوکار انتخابات، وضعیتی پدید آمده که لایه اول جنبش اجتماعی ایران به سوی نمونه‌های جنبش‌های متعارف نزدیک تر شود. ثالثاً، این جنبش مانند جنبش‌های متعارف به دنبال کسب حقوق برابر سیاسی است. از طرف دیگر، لایه دوم جنبش اجتماعی ایران با ویژگی‌های جنبش‌های جدید همراه است؛ زیرا اولاً، این جنبش متکی به شبکه عظیم روابط جمعی و غیر رسمی در میان اقشار جوان و جدید جامعه است. بخشی بزرگ از جوانان جامعه زیر بار شیوه‌های زندگی نمی‌روند که از طریق نهادهای رسمی تبلیغ می‌شود و مقاومت می‌کنند. این مقاومت خودانگیخته است و ماهیت فرهنگی - اجتماعی دارد؛ ولی در واکنش به تحمیل تبلیغاتی رسمی یک شیوه زندگی، این مقاومت فرهنگی و اجتماعی بعد سیاسی هم پیدا کرده است. جلایی پور، محتوای لایه دوم جنبش را شامل ۹ خرده جنبش اجتماعی جوانان، زنان، مخدوفان لائیک، سبز، فرهنگی قومی، حقوق بشر، حاشیه نشینان شهری، محرومان اداری، ایرانیان خارج از کشور می‌داند (جلایی پور، ۱۳۸۱: ۳۵-۳۰).

اگر چه برخی افراد به ویژه طرفداران دوم خرداد و نظریه پردازان آن، نام جنبش اجتماعی

را بر پدیده دوم خرداد اطلاق می‌کنند؛ ولی برخی دیگر اطلاق واژه جنبش اجتماعی را بر پدیده دوم خرداد مورد انتقاد قرار داده و تأکید می‌کنند که پدیده دوم خرداد تمام ویژگی‌های جنبش اجتماعی را ندارد. مهرداد مشایخی با اشاره به چهار معیار مطروحه از سوی جلایی پور (شکاف سیاسی / گفتمان / شبکه‌های غیر رسمی و وجه اعتراضی) می‌گوید: "امروزه کاملاً مشخص است که جبهه دوم خرداد ارتباط قابل توجهی با آن ده هزار تشکل مدنی به ثبت رسیده نداشت؛ حداقل هیچ نشانه‌ای دال بر این امر موجود نیست. فراموش نکنیم که حدود یک سال و نیم پس از این اظهار، شماری از نمایندگان اصلاح طلب مجلس در اعتراض به رد صلاحیتشان در هفتمین دوره انتخابات مجلس دست به تحصن زدند و با بی‌اعتنایی همین نیروها و تشکل‌های مدنی مواجه شدند. ثانیاً، چگونه آقای جلایی پور دعوت صرف به شرکت در انتخابات «روش‌های کاملاً نهادینه و رسمی» را با وجه اعتراض این جنبش یکسان می‌انگارد؟ برعکس حرکت دوم خرداد هیچگاه نه درصدد سازماندهی این نیروهای اجتماعی برآمد و نه در اعتراض‌هاشان شرکت کرد و نه از آنها دعوت به اعتراض سازماندهی شده مسالمت آمیز کرد" (مشایخی، ۱۳۸۶: ۵۸-۵۷).

مشایخی راجع به ماهیت پدیده دوم خرداد می‌گوید: "دوم خرداد پویایی بود مملو از ظرفیت‌ها، امکانات و انرژی‌های رها شده برای ایجاد جنبش عظیم اجتماعی در جهت نوسازماندهی کشور، گسترش دموکراسی و رفع یا کاهش تبعیض‌ها. اما این ظرفیت بنا به دلایلی از یک پروژه تحقق نیافته اصلاح نظام از درون حکومت فراتر نرفت و به جنبش اصلاح طلبانه فرا نرؤید. این پدیده نه جنبش اجتماعی که تلاشی گسترده در درون ساختار حکومتی بود که فرصت‌هایی را برای خرده جنبش‌های و رای خود ایجاد کرد بدون آنکه قادر به تداوم این فضا و یا ارتباط‌گیری معناداری با این حرکت‌ها شود" (مشایخی، ۱۳۸۶: ۶۰-۵۵).

به طور کلی، عمده افرادی که پدیده دوم خرداد را جنبش اجتماعی اصیل نمی‌دانند؛ بر شکاف میان نخبگان دوم خردادی «جبهه دوم خرداد» و بدنه اجتماعی دوم خرداد «دانشجویان و روشنفکران و در نگاهی وسیع تر طبقه متوسط جدید» و فقدان تعامل و پیوند اندام وار میان آن دو؛ بکارنگرفتن شیوه‌های اعتراضی غیر نهادی و محدود بودن کنش جمعی به شرکت در انتخابات تأکید کرده و این عوامل را بسترساز ناکامی این حرکت معرفی می‌کنند. البته برخی از افراد که پدیده دوم خرداد را ذیل جنبش‌های اجتماعی تعریف کرده اند نیز بر برخی ویژگی‌های فوق تأکید کرده اند. به عنوان مثال، قوچانی درباره محدود بودن کنش جمعی به شرکت در انتخابات می‌گوید که اصلاح طلبان طی پنج سال اخیر ثابت کرده‌اند که همه راه‌های آنان به انتخابات ختم می‌شود. هیچ گروه یا نهاد سیاسی را نمی‌توان یافت که تنها پای صندوق‌های رای با بدنه اجتماعی خویش ملاقات کند. چپ‌های انتخاباتی (از حزب مشارکت تا کارگزاران)

در پنج سال گذشته (۱۳۸۱-۱۳۷۶) سرگرم‌تر از آن بودند که وعده کنگره‌ای را بگذارند. این اشتغالات شریف اما نه بحران‌های زاده شده بوسیله محافظه‌کاران بود و نه درگیری‌های ناشی از ورود به نهادهای اجرایی. بلکه همه در عبارت انتخابات «این اسم اعظم اصلاحات در عصر ما» تلخیص می‌شد (قوچانی، ۱۳۸۱: ۱۵۰-۱۴۹). پرویز پیران جامعه‌شناس ایرانی نیز به کمرنگی رابطه بدنه و رهبری جنبش و عدم شکل‌گیری نهادها و سازمان‌هایی اشاره دارد که جنبش‌های اجتماعی را در عین سرزندگی، نهادینه و صاحب سازمان می‌کنند (پیران، ۱۳۸۲: ۴۷). مهدوی نیز تاکید می‌کند که سازمان‌های اصلاح طلب از حلقه‌هایی به شدت متنوع ولی محدود از یک‌طرف و هواداران و رای‌دهندگان از طرف دیگر تشکیل شده بودند و این سازمان‌ها برغم تنوع‌ها، همه سازمان‌های سیاسی نخبه‌گرایی باقی ماندند که هیچ‌یک قادر به بسیج عمومی نبود (Mahdavi, 2006: 16).

در این میان، سوال حائز اهمیت این است که آیا کمرنگی ارتباط و وجود شکاف بین جبهه دوم خرداد و بدنه اجتماعی دوم خرداد و همچنین محدود بودن کنش جمعی به شرکت در انتخابات، اطلاق مفهوم جنبش اجتماعی بر پدیده دوم خرداد را بی‌معنی می‌سازد؟ به عبارت بهتر آیا وجود رهبری و سازماندهی - در قالب جبهه دوم خرداد - مشخصه‌های ذاتی جنبش اجتماعی است یا نه؟ همانطور که گفتیم در ارتباط با جنبش اجتماعی تعاریف متفاوت وجود دارد. اگر تعاریف کلاسیک جنبش‌های اجتماعی مانند ترنر و کیلیان را که در آنها رهبری و سازمان نقش بنیادی دارند، مدنظر قرار دهیم؛ اطلاق مفهوم جنبش اجتماعی بر پدیده دوم خرداد با مشکل مواجه می‌شود. اما همان‌طور که گفتیم این ویژگی‌ها در تمام جنبش‌های اجتماعی الزاماً صدق نمی‌کند؛ اگر تعریف بلومر در باره جنبش‌های عام را در نظر بگیریم که این جنبش‌ها جهتی عام دارند و طولانی مدت و بی‌رهبری و تجلی اعتراضی کلی هستند، در این صورت، نقش سازماندهی و شبکه‌های قدرتمند کمرنگ می‌شود. علاوه بر این در جنبش‌های جدید اجتماعی و همچنین تعریف مفهومی دیانی نیز رهبری و سازمان عنصر بنیادی محسوب نمی‌شوند. در واقع شاید بتوان فقدان سازماندهی و رهبری را حداکثر جنبه‌ای از ضعف جنبش نامید. بر این اساس است که حجاریان، جنبش دوم خرداد را جنبشی بی‌سر معرفی و این عامل را از نقاط ضعف این جنبش تلقی می‌کرد (حجاریان، رویداد، ۱۰ آبان ۱۳۸۱). در ارتباط با ضرورت وجود کنش‌فرانهادی نیز همانطور که اشاره شد، در تعاریف جنبش‌های اجتماعی تفاوت‌هایی وجود دارد. اگر تعریف بسیاری از محققان مانند چارلز تیلی را ملاک قرار دهیم که بر اساس آن کنش‌فرانهادی ویژگی ذاتی در تعریف جنبش اجتماعی است؛ در این صورت اطلاق عنوان جنبش اجتماعی بر پدیده دوم خرداد دشوار می‌شود زیرا کنش جمعی پویا دوم خرداد در شرکت در انتخابات خلاصه می‌شد. با این حال بر چنین

رویکردی انتقاداتی وارد است. جلایی پور در پاسخ به افرادی که عدم استفاده از روش‌های غیرنهادی اعتراضی بوسیله جنبش دوم خرداد و محدود ماندن منابع عمل جمعی به مشارکت در انتخابات را مورد نقد قرار می‌دهند، با تاکید بر ویژگی‌های منحصر به فرد جنبش‌های اجتماعی می‌گوید که نباید با گرده برداری غیر انتقادی از ویژگی‌های جنبش‌های غربی، ویژگی‌های منحصر به فرد جنبش غیر غربی را تخطئه کرد (جلایی پور، ۱۳۸۱: ۷۵-۷۴). علاوه بر این باید در نظر داشت که مطابق تعریف ماریو دیانی، ماهیت فرانهادی را نمی‌توان مشخصه بنیادی جنبش اجتماعی تعریف کرد. بلکه این عامل در تشخیص نوع و مرحله جنبش مفید واقع می‌شود. همچنین سازمان‌های جنبش‌ها می‌توانند شرکت در انتخابات را در منبع عملشان بگنجانند و چنین کاری آنها را از جنبش کنار نخواهد زد (دلپورتا و دیانی، ۱۳۸۳: ۳۷). به هر حال حتی اگر بر فرض، محدود ماندن کنش جمعی به شرکت در انتخابات را نقطه ضعف تلقی کنیم - البته برخی چون جلایی پور آن را نقطه قوت دانسته‌اند - ولی این عامل با توجه به تعریف دیانی که ماهیت غیر نهادی را ویژگی بنیادین جنبش تلقی نمی‌کند؛ مانعی برای جنبش نامیدن پدیده دوم خرداد محسوب نمی‌شود.

در مجموع، با تلقی‌هایی از جنبش اجتماعی که در آنها رهبری و سازماندهی و کنش جمعی فرانهادی ویژگی ذاتی جنبش اجتماعی محسوب نمی‌شوند؛ پدیده دوم خرداد را می‌توان جنبش اجتماعی تعریف کرد. البته جنبشی بدون سر زیرا که جبهه دوم خرداد و شخص خاتمی را نمی‌توان رهبری جنبش تصور کرد. خشایار دیهیمی در این باره می‌گوید: "در واقع جنبشی اجتماعی در ایران شکل گرفته - متأثر از تحولات ساختاری - اجتماعی، و در مقام عمل و اجرا یک عده متولی آن شدند که این را جنبش دوم خرداد محسوب می‌کنند. حالا نسبت و تناسب آن جنبش اجتماعی با این به اصطلاح گروه دوم خردادی چه هست؟ آیا گروه دوم خردادی ظرفیت پاسخ‌گویی به آن جنبش اجتماعی را دارد؟" (دیهیمی و جلایی پور، ۱۳۸۱: ۹).

در واقع دیهیمی بر جنبشی اجتماعی تاکید می‌کند که بدون سر بوده و در عمل عده‌ای متولی آن شدند و همین‌ها نیز آن را به شکست کشاندند. شاید بر این اساس بهتر بتوان فقدان ارتباط اندام وار بین جبهه دوم خرداد و نیروهای اجتماعی را تحلیل کرد.

در پایان توجه به این نکته لازم است که افرادی که پدیده دوم خرداد را حرکتی اصلاحی از درون حکومت معرفی می‌کنند؛ بیشتر به کنش‌های جبهه دوم خرداد و منازعات جناح اصلاح طلب نظام با جناح موسوم به محافظه کار یا به عبارت بهتر بیشتر به عرصه سیاسی و نخبگی توجه می‌کنند و در واقع در پدیده دوم خرداد، نگاه خویش را معطوف نخبگان کرده و این پدیده را در وجه سیاسی و منازعات جناحی خلاصه می‌کنند. در حالی که افرادی که پدیده دوم خرداد را بیشتر جنبشی اجتماعی تعریف می‌کنند؛ به تحولات و لایه‌های اجتماعی

توجه می‌کنند و نقش نیروهای اجتماعی را پررنگ‌تر در نظر می‌گیرند. در واقع دو تلقی متفاوت "حرکت اصلاحی و منازعات جناحی" و "جنبش اجتماعی" ریشه در دو رویکرد متفاوت دارد که یکی نگاه خود را به سطح نخبگان و دیگری به نیروهای اجتماعی معطوف می‌دارد.

نتیجه

از مهم‌ترین مباحث حول پدیده دوم خرداد که کمتر به صورتی نظام‌مند مورد بررسی قرار گرفته است و خلا بنیادی در مطالعه آن وجود دارد؛ ماهیت و چیستی پدیده دوم خرداد است. مروری بر نظرات گوناگون حاکی از آن است که تعبیری چون انقلاب، غائله سیاسی، حرکت توده وار، رفتار انتخاباتی، جنبش اجتماعی و حرکتی اصلاحی از درون حکومت و منازعات جناحی، مهم‌ترین تعبیر در باره این پدیده هستند. این مقاله نابسندگی اطلاق تعبیری چون انقلاب، غائله سیاسی، حرکت توده وار و رفتار انتخاباتی بر پدیده دوم خرداد را نمایان کرد و سپس به این پرسش بنیادی پرداخت که آیا پدیده دوم خرداد را می‌توان جنبشی اجتماعی تلقی کرد و یا این که تحلیل این پدیده بر اساس منازعات جناحی و اصلاحات از درون حکومت مناسب‌تر است. البته دو تلقی متفاوت "حرکت اصلاحی و منازعات جناحی" و "جنبش اجتماعی" ریشه در دو رویکرد متفاوت دارد که یکی نگاه خود را به سطح نخبگان و دیگری به نیروهای اجتماعی معطوف می‌دارد. به هر حال، باید توجه داشت که در علوم اجتماعی آشفتگی مفهومی وجود دارد و تعاریفی متفاوت بر پدیده‌ای واحد اطلاق می‌شود. به عبارتی بهتر مدلول‌هایی متفاوت بر دالی واحد اطلاق می‌شود که این پدیده در باره جنبش اجتماعی نیز صدق می‌کند. در برخی از تعاریف از جنبش اجتماعی، نقش سازمان و رهبری و بویژه کنش جمعی فرآیندی برجسته می‌شود که بر اساس این تعاریف، نمی‌توان پدیده دوم خرداد را جنبش اجتماعی نامید. زیرا در این پویش، ضعف رهبری و سازمان به چشم می‌خورد و کنش جمعی عمده آن در شرکت در انتخابات خلاصه می‌شود. با این حال، در تعاریف دیگر، نقش رهبری و سازمان جنبه بنیادی خود را از دست می‌دهد و حتی برخی کنش جمعی فرآیندی را نیز ویژگی بنیادی جنبش‌های اجتماعی در نظر نمی‌گیرد. با این تعاریف، می‌توان پویش دوم خرداد را گونه‌ای جنبش اجتماعی تلقی کرد.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی

- ۱- امیری، جهاندار، (۱۳۸۶)، اصلاح طلبان تجدیدنظرطلب و پدر خوانده‌ها، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۲- پیران، پرویز (آبان ۱۳۸۲)، درباب اصلاح طلبی، مجله آفتاب، شماره ۳۱، صفحات ۴۹-۴۴

- ۳- پیران، پرویز، (پاییز ۱۳۸۴)، فقر و جنبش های اجتماعی در ایران، فصلنامه رفاه اجتماعی، شماره ۱۸، صفحات ۳۸-۹.
- ۴- جلالی پور، حمیدرضا، (۱۳۸۱)، جامعه شناسی جنبش های اجتماعی با تاکید بر جنبش اصلاحی دوم خرداد، تهران: انتشارات طرح نو.
- ۵- جلالی پور، حمیدرضا و دیبیمی، خشایار، (شهریور ۱۳۸۱)، جامعه شناسی سیاسی اصلاحات، مجله آفتاب، شماره ۱۸، صفحات ۱۱-۴.
- ۶- حجاریان، سعید، (۱۰ آبان ۱۳۸۱)، در صورت رد لوایح، خاتمی کناره گیری می کند، به نقل از سایت رویداد.
- ۷- دلاپورتا و ماریودیانی، (۱۳۸۳)، مقدمه ای بر جنبش های اجتماعی، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: انتشارات کویر.
- ۸- سلیمی، حسین، (۱۳۸۴)، کالبد شکافی ذهنیت اصلاح گرایان، نشرگام نو.
- ۹- رضایی، عبدالعلی و دیگران، (۱۳۷۷)، انتخاب نو؛ تحلیلهای جامعه شناسانه از واقعه دوم خرداد، تهران: طرح نو.
- ۱۰- قادری، حاتم، (دی ۱۳۸۰)، نقد سیاست اعتدال، مجله آفتاب، شماره ۱۱، صفحات ۱۳-۸.
- ۱۱- قوچانی، محمد، (۱۳۸۱)، برادر بزرگتر مرده است، تهران: نشر نقش و نگار.
- ۱۲- گیدنز، آنتونی، (۱۳۸۰)، جامعه شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.
- ۱۳- گی روشه، (۱۳۷۰)، تغییرات اجتماعی، ترجمه منصور وثوقی، تهران: نشر نی.
- ۱۴- لازاود دیگران، (۱۳۸۷)، جنبش های نوین اجتماعی، ترجمه سیدمحمدکمال سروریان و علی صبحدل، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۱۵- امشایخی، مهرداد، (۱۳۸۶)، به سوی دموکراسی و جمهوری در ایران؛ مقالاتی در جامعه شناسی سیاسی، دسترسی الکترونیک.
- ۱۶- مشیرزاده، حمیرا، (۱۳۸۱)، درآمدی نظری بر جنبش های اجتماعی، تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- ۱۷- نبوی، بهزاد (شهریور ۱۳۸۱)، اصلاحات؛ مطالبات مردم ملاحظات حکومت، مجله آفتاب، شماره ۱۸، صفحات ۳۷-۳۰.
- ۱۸- نش، کیت، (۱۳۸۳)، جامعه شناسی سیاسی معاصر؛ جهانی شدن، سیاست و قدرت. ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران: انتشارات کویر.

ب. خارجی:

- 1- Blumer, Herbert, (1955), "Collective Behavior" in Lee, Principles of Sociology, New York: Barnes and Noble.
- 2- Diani, Mario, (1992), The Concep of Social Movements, in Civil Societies and Social Movements, Routledge.
- 3- Dieter opp, Carl (2009), Theories of political protest and social movements, Routledge New York.
- 4- McCarthy and Zald, (1977), Resource Mobilization and Social Movements: A Partial Theory, American Journal of Sociology, Volume 82, May.
- 5- Oommen, T.K. (2004), Nation, Civil Society and Social Movements : Essays in Political Sociology, Sage Publication, New Delhi.
- 6- Mahdavi, Mojtaba (2006), Rethinking Agency and Structure in the Study of Democratic Transition: Iranian Lessons, University of Western Ontario.
- 7- Tilly Charles and Torrow Cidney, (2007), Contentious Politics, Paradigm Publishers.
- 8- Tilly Chales, Mc Adam, Doug and Giugni, Macro, (1999), How Social Movements Matter, University of Minnesota Press.